بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج فقه 27/11/1392

یک توضیحی در مورد بحث جلسهء قبل عرض کنم ،ما در مورد روایت یزید کناسی بحثی در مورد مفادش داشتیم که اصلا این تفسیری که آقایون کردن ،کلمهء اولی را در این روایت به معنای جامعِ بین زیادهء نصیب یا حجب گرفتند ، این مطلب درست هست یا درست نیست ؟ خوب میگفتیم این روایت مقایسه هایی که در کل روایت شده در مورد ذکور هست و این مقایسه نشان میده که جایی اینها را مقایسه کردن که بین ذکور و إناث تفاوت هست و این اصل محطّ اصلیِ این روایت بحث میراث نیست ، جای دیگه هست ، و فرق است بین اینکه اولی بالمیراث تعبیر بکنیم یا اولی بالمیّت تعبیر بکنیم ،آن دوتا روایتی هم که در جلسهء قبل خواندیم که عرض کردم که اینها با همدیگر فرق داشتن ،دو تا روایت زراره را که خواندیم فرقش در واقع در همین جهت بود ، یکیشون بحث اولی بالمیراث را مطرح کرده بود یکیشون بحث اولی بالمیت را مطرح کرده بود ،یکیشون تعبیرش این بود که **اولی بالمیراث اقربهو الیه رحماً اولی به** ، که شاید مرادش این باشد اولی بالمیراث ، چون بعدش این است که **إنّ بعضهم اولی بالمیراث من بعضٍ لانّ اقربهم الیه رحماً اولی به** ولی یک روایت دیگه ای که بود **فاولاهم بالمیّت اقربهم الیه** علی ایّ تقدیر چه حالا اولی بالمیراث بگیم چه اولی بالمیت بگیم ،موضوع هردو اقربیّت به میّت بود ولی بین اولی بالمیت و اولی بالمیراث فرق است و مراد از اولی بالمیّت کسی است که امور میّت را عهده دار میشود یعنی نائب مناب میّت است ، خوب من یک توضیحی اینجا عرض بکنم ،بعضی از دوستان میگفتن اینکه مذکر بر مونث مقدم هست ، این در باب صلاة بر میّت این نسبت به هر طبقهء ارث است یعنی اگر چند تا اولیاء باشند که همشان در یک طبقه باشند مذکر در آن طبقه بر مونث مقدم است ،دوتا نکته میخواهم عرض کنم ،یک نکته اینکه من از عبارتهای فقها یک مقدار سریع مراجعه کردم فقهای قدما تعبیراتشون آنچیزی که من برداشت میکنم این هست که بطور کلّی مذکر بر مونث مقدم هست نه خصوص مذکر در یک طبقه بر مونث در آن طبقه مقدم باشد ، من حالا یکی دوتا عبارتی که هست را بخوانم ، خوب یک تعبیراتی داریم این عبارت مقنعه است **اولی الناس بالصلاة علی المیّت من اهل بیته اولاهم به من الرجال** در اقتصاد شیخ طوسی دارد **أحقّ الناس بالصلاة علی المیّت اولاهم بمیراثه من الرجال** خوب این یک تعبیر ، در مصباح المتهجّد هم دارد که **اولی النّاس بالصلاة علی المیّت اولاهم بمیراثه من الذکور**، من برداشتم از این عبارتها این هست که مراد از **اولاهم بمیراثه من الذکور** یعنی مطلقا ذکور بر إناث مقدم هستند ،تعبیرات دیگه ای هم هست ،میگه الولیّ ذکر اولی من الانثی در اصباح الشیعه صفحه 104، در شرایع :إذا کان الاولیاء رجالاً و نسائاً فالرجال اولی ، یا در جامل شرایط ولیّ المیّت من کان الاولی بارثه من الرجال ،یا تحلیل الاحکام الرجال اولی من النساء همچنین الذکر اولی من الانثی، من برداشتم این است که مخصوص به یک طبقه نیست در کلّ طبقات اینجوری هست ،به خصوص دوتا عبارت هست ،این دوتا عبارت خیلی مؤید این مطلبی است که ذکر کرد ، یکی عبارت خلاف ،میگه : أحقّ القرابه ،آن عبراتی که هست عمدتاً عبارت مبسوط است ،خلاف خیلی مهم نیست، عبارت مبسوط را ببینید، میگه**: فإن حظر جماعةٌ من الاولیاء کان الاب اولی و الولد و ولد الولد ثم الجدّ من قبل الاب و الامّ ثم الأخ من قبل الإب و الامّ ثم الأب من قبل الأب ثم الأخ من قبل الامّ ثم العمّ ثم الخال ثم ابن العم ّ ثم ابن الخال** ، اصلا هیچ بحث یک طبقه نیست**، وجملته أنّ من کان اولی بمیراثه کان اولی بالصلاة علیه** بعد همینجوری میاد **الحرّ اولی من المملوک بالصلاة علی المیّت و کذلک الذکر اولی من الأنثی إذا کان ممّا یعقل الصلاة** حتی مما یعقل الصلاة میخواهد بگه یعنی بالغ هم لازم نیست باشد همین مقدار که ذکر نماز را بتواند بفهمد کافی است برای اینکه بر أنثی مقدم باشد ، من از این عبارتها اینطوری برداشت میکنم ، به خصوص این عبارت مبسوط جلد 1 صفحه 184، در سرائر جلد 1 صفحه 358 هم عین همین عبارت آمده اینجوری هست ، علی ایّ تقدیر حال به فرض هم که مطلب اینجور نباشد خیلی بحث متوقف بر این نیست که ما این را چه جوری تفسیر کنیم بحث اولویّت مذکر برمونث در بحث صلاة میّت ، آن که عرض ما هست این است :ببینید من میخواهم بگم این روایت مفادش این هست که میخواهد کسی را تعیین کند که به قول مطلق نائب مناب میّت است ،آن کسی که به قول مطاق نائب مناب میّت است یعنی در مقایسه ، برادر ابی و برادر امّی اینها ولو در خصوص باب ارث اینها مساوی هستند ، هر دو ارث میبرند ،یکیشون حاجب دیگری نیست ،أخ ابی و أخ امّی یکیشون حاجب دیگری نیست، ولی همین مقدار که در بعضی ابواب أخ ابی بر أخ امِّی مقدم باشد کفایت میکند بر اینکه اولی علی وجه الاطلاق او باشد ، این دوتا را بخواهیم با هم مقایسه کنیم ،آن اولویّت بر او دارد ببینید دو جور میشود تقسیم کرد اولی را ،یکی اینکه بگیم در همهء ابواب این اولویّت دارد ،هم در باب ارث هم در باب صلاة میّت ، در همهء بابها اولویّت دارد ، به این نحو معنا کنیم ، خوب این معنا در بحث ارث با مشکل برخورد میکند که لازمه اش این است که برادر أبی، حاجبِ برادر أمّی باشد که این نحوه معنا را مثلا آقای سعید حکیم اینجوری معنا کردن در ذیل این روایت در بحث صلاة برمیّت ، میگن : **و دعوی اجمال موضوع الاولویّت فیه و احتمال اختصاصها بالمیراث بلحاظ الحجب کتقدیم الأخ للابوین عن الأخ لالاب او کثرت النصیب کتقدیم الأخ لالاب علی الاب لالامّ فلا تنفع فی المقام مطبوعةٌ بانّ حذف متعلق الاولویّت موجبٌ لظهور اطلاقها بالشمول لما نحن فیه نظیر ما تقدّم فی آیة اولو الارحام** ، یعنی اصل مسالهء ارث را میگه حتماً شامل میشود ، ارث را شامل میشود ، ما نحن فیه هم شامل میشود ، اطلاق دارد ، یکی اینجوری ما عبارت را معنا میکنیم طبیعتاً این در مصباح المنهاج جلد 6 صفحه 125 آقای سعید حکیم این مطلب را فرمودند، من میخواهم بگم معلوم نیست اولی را اینجوری معنا کنیم ،اولی یعنی کسی که دونفری که با همدیگه داریم مقایسه میکنیم ،اونی که مجموع من حیث المجموع این است که بر او برتری داشته باشد ،یعنی کسی که نسبت به میّت اگر این دوتا را باهمدیگه مقایسه کنیم آن مقدار قائم مقامی که این دارد بیشتر از مقدار قائم مقامی است که او داشته باشد ،اگر اینها در بعضی موارد در یک رتبه باشند ، در بعضی موارد أخ أبی برتر ازأخ أمّی باشد همین مقدار کافی است برای اینکه اولی را تعبیر بکنیم ،این یک جور تفسیر ،یک جور تفسیر اینکه احتمال دراد اینکه این ناظر به خصوص آن جایی باشد که مذکرها باهم سنجیده میشوند ، یعنی خصوص مثلاً صلاة بر میّت مراد باشد و نکته ای که در این تعبیرات است ، همهء اینها مفرد است أخ ،إبن .. بحث سر این است که کأنّ یک نماز به میّت میخواهد گذاشته بشود ،میگه کدام یک از اینها نماز بگذارند ،(مفروضش در جایی هست که یک نفر قرار کار را انجام بدهد ،وآن کسی که یک نفر قرار عهده دار این منسب باشد ،آن صلاة بر میّت که خوب این یک نماز که بیشتر نمیخواهد خوانده بشود ،امثال اینها، این است که دو جور تفسیر میشود کرد، یکی اینکه بگیم اصلاً اختصاص دارد به بحث صلاة بر میت و اصلا ربطی به ارث ندارد ، یک جور دیگه این هست که این اولویّت مجموع من حیث المجموع دارد بیان میکند ، میخواهد بگه مجموع من حیث المجموع کدام یک از اینها اولویّت بر دیگری دارد ،میگه أخ أبی از أخ أمّی اولی است اولی است به اعتبار اینکه در بعضی از موارد أخ ابی نسبت به أخ امّی متعیّن است ، همین مقدار کافی است برای اینکه این اولویّت را تعبیر بکنیم، البته شاید معنای اوّلی که عرض کردم که خصوص صلاة بر میّت را ناظر باشد اولی باشد چون این معنای اجمال یک مقداری ممکن است این اشکال را مطرح کند که خوب بی فایده میشود چون در واقع باید تعیین کند که محلّ اولویّت کجاست ، اگر تعیین نشود محلّ اولویّت یک مقداری شاید لغو باشد، (یعنی کلّ امور مربوط به میت را او باید عهده دارش باشد و ولایت نسبت به جنازهء میّت را او عهده دار است، و من اینجوری تصور میکنم که این معلوم نیست که اولی اینجا به معنایی باشد که آقایون معنا میکنند ،این حالا یک نکته ای را هم اینجا ضمیمه بکنم در کتاب نجعه مرحوم کتاب صاحب قاموس الرجال کتابی دارد النجعه فی شرح اللمعه آنجا عبارت این روایت را آورده ، جلد 10 صفحه 432 میگه **وسقوط إبن الأخ من الأم بإبن الأخ من الأب فلایبعد حمله علی وهم الراوی لکونه خلاف الاجماع و حمله کما فی الوسائل علی أنّ المراد أنّه اولی من حیث أنّ لالأخ من الامّ السدس و لالأخ من الأب الباقی ینافی أنّ جمیع ما عدّ منه موارد لسقوط** و امثال اینها ، این اینجوری بیان کرده است ، اوّلاً جمیع ما عدّ منه موارد سقوط نیست یکی دوتا دیگه عبارت دیگه هم بود که آنها بحث همین حجب است که گذشت، فقط إبن أخ من الأمّ ،إبن أخ من الاب نیست، چند قطعه روایت هست که یکی أخوک است که خود أخ است ،أخوک لابیک ، یکی إبن أخ است ، چند جای روایت بود که این مطلب است ، این اولاً ، ثانیاً ایشون میگه جامع مراد است ، میگه اولویّت اعمّ از این است که کاملاً حجب کند یا که از قسمتی از میراث حجب کند، واین هیچ منافاتی ندارد، این میخواهد بگه مخالف سیاق است ، این مخالف سیاق نیست ، وجه مشترک کلّ این موارد این هست که این نسبت به اویک نحوه برتری دارد ،حالا برتریش در این است که کاملا آن را کنار بزند، یا قسمتی از باصطلاح حق این بیشتر از آن است ، اولویّت یعنی یا بیشتر بودن یا به هر حال دو و یک را باهم مقایسه میکنیم دو اولی است ، دو و صفر هم مقایسه میکنیم ، دو اولی است ، این عبارت ایشون منافات با ردّ کلام صاحب وسائل نیست، این درست نیست ، ولی عرض کردم اصل مطلب این معلوم نیست که اولویّت با آن معنا باشد. خوب بریم بحث سندی این روایت ، (اولای به میّت ما عرضمون این بود که مراد از اولای به میّت یعنی کسی که جانشین میّت هست فکأنّ سرپرست میّت است ،میّت چون خودش نمیتواند امورش را عهده دارد بشود ،آن کسی که سرپرست میّت است و جای او قرار دارد آنها، و ارث موضوع برای ارث است ، البته اینجا کامل موضوع نیست ،یعنی نکات دیگه ای هم در ارث بری دخالت دارد ، یکی از نکات اصلیی که اگر دلیل خاصّی نداشته باشیم باید بگیم اولی بالمیّت ،اولی بالمیراث هست ،تقسیمش هم نحوهء مساوی است و امثال اینها ، ادلّه ء دیگه ای هم میان این را تعیین میکنند ،آن بحثی که آنجا داشتیم این است که اولی بالمیّت به معنای اولی بالمیراث نیست ،بلکه موضوع بر اولویّت بر میراث است ،یعنی اولی بالمیت اولی بالمیراث ، )

اما بحث یزید کناسی در این روایت بود ،ابتدا یکسری از عبارتهایی که آقایون در مورد این یزید کناسی گفتن این را عرض بکنم در مجمع الفائده جلد 11 صفحه 390 این روایت یزید کناسی عن ابی جعفر علیه السلام را آورده است**، إبنک اولی بک**، تاآخر بعد گفته که :**لکن فی یزید تأمّلٌ فإنّه غیر ظاهرٍ بهذه الکنیه فی اکثر کتب الرجال لکن فی کتاب رجال الشیخ مذکورٌ بهذه الکنیه فی رجال الباقر علیه السلام فالخبر صحیحٌ الّا أنّ فیها ما لایقولون به و هو قوله و أخوک لأبیک اولی بک من أخیک لامّک و لکنّ الظاهر عدم الخلاف فیه حتّی من العامه و من الاصحاب علی ما رأیت ،** اینجا یک حرف در مورد ذیلش است ایشان **أخوک لأبیک اولی بک من أخیک لامّک** را به همان معنای ظاهری خودش گرفته ولی گفته که مفتی به نیست بنابراین این را کأنّ به عنوان یک اشکال در روایت تلقّی کرده است کأنّ روایت معمولٌ به اصحاب نیست بر خلاف تقریبی که در جلسهء قبل عرض میکردیم که بعضی ها این روایت را میگن چون بهش عمل کردن پس روایت معتبر است ،ایشون میگه به این قطعهء روایت عمل نکردن ، کأنّ میخواهد بگه که روایت را از اعتبار بندازد خوب حالا با آن کاری ندارم، صدر عبارت چی است ، **لکن فی یزید تأمّلٌ فإنّه غیر ظاهرٍ بهذه الکنیه** در حاشیه مصححین گفتند که مرادشون از بهذه الکنیه ،لقب کناسی است، این مرادش از کنیه ، کنیهء اصطلاحی نیست ، مراد لقب است و امثال اینها، من حدس زیاد میزنم که اینجا در عبارت سقطی رخ داده باشد و عبارت چیز دیگه ای هست ، عبارت مفتاح الکرامه را بخوانم این را ملاحظه بفرمایید جلد 8 صفحه 141 میگه **و صحیح الکناسی الّذی هم أبوا خالد قمّاط ذکره الشیخ فی کتاب رجاله بهذه الکنایه** ،که باید کنیه باشد **فی رجال الباقر علیه السلام** ، فکر میکنم عبارت این شکلی بوده است **لکن فی یزید تأمّلٌ وفی کونه ابو خالد یزید القمّاط تأمّلٌ** این کلمهء تأمّلٌ اینجا وجود داشته است ،ازاین تامل به آن تامل پریده، **فإنّه غیر ظاهرٍ بهذه الکنیه فی اکثر کتب الرّجال** مرادش این است که این یزید کناسیی که کنیه اش ابو خالد باشد ،به کنیهء ابو خالد در اکثر کتب رجال وارد نشده ولیکن در رجال شیخ در اصل رجال باقر عین همین عبارتی که در مفتاح الکرامه عرض کردم اونجا هست ، علی ایّ تقدیر فکر میکنم شاید این قدیمی ترین عبارتی هست که روایت را میخواهد یک جوری تصحیح کند ، به نظرم میخواهد بگوید یزید کناسی همان یزید ابو خالد قمّاط هست که در رجال شیخ وارد شده است، بعد از مرحوم محقق اردبیلی در روضة المتّقین دارد ،من مواردی که در ذیل خصوص این روایت بود را یادداشت کردم ، ممکن است قبل از روضة المتّقین هم این عبارت آورده شده باشد ، در روضةالمتّقین جلد 11 صفحه 214 یک عبارتی دارد ایشان میگه **فی الصّحیح عن یزید الکناسی** این تعبیرممکن است شخصی ازش تصور کند که صاحب روضة المتقین روایت را معتبر میداند ، ولی عبارت واضح نیست، مرحوم صاحب معالم در مقدمهء منتقی به این مطلب اشاره میکند که فی الصحیح عن فلان شخص غیر از صحیح فلان شخص است ، صحیح عن فلان کس یعنی طریقی که به فلان کس است صحیح است ولی صحیح فلان کس یعنی کلّ روایت ، این تعبیر فی الصحیح عن یزید الکناسی هم با این میسازد که ایشان روایت را به طور کامل صحیح بداند وهم به طور کامل صحیح نداند، ولی بعضی جاهای دیگه در روضة المتقین جلد 9 صفحه 166 در ذیل عنوان یزید کناسی **دارد الظاهر أنّه أبو خالد القمّاط** مرحوم مجلسیِ ثانی در مرئاة العقول جلد 26 صفحه 494 میفرمایند که **مجهولٌ علی المشهور وکان ال قدس سرّه یعدّهوا صحیحاً لظنّه اتّحاد یزید الکناسی و ابی خالد القمّاط** ، وجاهای دیگه هم ایشون خودشون همین مطلب را پذیرفتند، در مرآة العقول جلد 4 صفحه 244 ، جلد 23 صفحه 117، در ملاذ الاخیار جلد 15 صفحه 222 میگه **صحیحٌ او مجهول والاوّل اظهر إذ القرائن تدلّ علی أنّ الکناسی هو ابوا خالد القماط** ، ملاذ الخیار جلد 13 صفحه 40 جلد 16 صفحه 75 و شاید جاههای دیگه هم این مطلب وارد شده باشد ، در اینجا اولین کسی که خوب نکاتی که مربوط به این روایت هست را وارد شده و بررسی کرده است ، تا آنجایی که من دیدم مرحوم سید مجاهد در مناهل است ، صفحه81 منشاء بسیاری از استدلالات از این عبارت در می آید ، نمی دانم این عبارتی که دارد نقل میکند برای مصابیح است ( مصابیح مربوط به علامه بحر العلوم است دوتا چاپ اخیراً شده، نشد مراجعه کنم ، )عبارت مناهل این است: **صرّح فی المصابیح باعتبار سند هذه الروایه قاعلاً الطریق الی راوی و هو یزید الکناسی فی الروایتین صحیحٌ و امّا یزید الکناسی فإن کان هو أبا خالد یزید القمّاط الثقه فالحدیث صحیحٌ و یؤیّد الاتحاد الاسم و الکنیّه أنّ الشیخ ذکر الکناسی فی رجاله و لم یذکر القمّاط و نجاشی ذکر القمّاط ولم یذکر الکناسی مع ذکرهما روایتهما و علی تقدیر المغایره فالحدیث حسنٌ لما حکاه العلّامه از کی ازکی عن الدار قطنی من محدّث العامه** (محدّثی باید باشد) **أنّ یزید الکناسی شیخٌ من شیوخ الشیعه روی عن ابی جعفر ابی عبدالله علیه السلام ، لکنّه ذکر ظبطه بالباء الموحّده و الراء المهمله وایضاٌ فإنّ حسن بن محبوب السرّاد یروی عنه کما التّفق فی هذه الرّوایه و غیرها وقد عرفت أنّه ممّن أجمعت الاصابه علی تصحیح ما یصحّ عنه** که **وایضاٌ فإنّ حسن بن محبوب** خیلی روشن نیست که ایشان این را تعلیل بر چی میخواهد بیاورد ، تعلیل برای اعتبار سند هذه الروایه میخواهد بیاورد، که چون حسن بن محبوب در سند واقع هست بنابراین روایت معتبر است که این تقریب دیگری است ، یا اینکه میخواهد این را دلیل بر مثلاً حکم راوی بگیرد ، اعتبار راوی بگیرد، آنش یک مقداری روایت به هر حال ابهام دارد ، ولی احتمال زیاد میدهم که ایشان مرادش این هست که اعتبار سند روایت را میخواهد با این اثبات کند ، (از عبارت تصحیح ما یصحّ دو جور برداشت شده است ، ، توثیق همهء روات چیز یک برداشت است ، یک برداشت این است که اعتبار روایت را به این بخواهیم اثبات کنیم ، ) من بیشتر احتمال میدهم که ایشان ناظر به اعتبار روایت باشد نه ناظر به توثیق سلسله ، وایضاً ،یعنی این قرینه است برای اعتبار روایت ، قال فی الذخیره فی یزید و ابوا خالد الکناسی اینجوری دارد عبارت ممدوح، باید واوش زیادی باشد ، قال فی الذخیره فی الیزید أبوا خالد الکناسی ممدوح، البته باید عبارت ذخیره را دید که کجاش هست، اگر یک بار در مورد یزید ایشون گفته ممدوحٌ یکبار درباره ابو خالد ، احتمال دارد عبارت مرادش این باشد که هم در مورد یزید کناسی این عبارت ممدوحٌ را گفته هم در مورد ابو خالد کناسی عبارت ممدوحٌ را به کار برده ، باید دید عبارت ذخیره کجا هست، حالا: **وقد عدّه من جملة المشاهیر المتکوّرین اینجا دارد که المتکرّرین است ، المتکررین فی الاسانید و هذا یقتضی حسناً فیه** که این در واقع آن قاعدهء مشاهیری که در کلام مرحوم تبریزی خیلی تکرار میکند این جمله فی المشاهیر ناظر به آن است ولی مشاهیر را مقدمه قرار میدهد برای اثبات حسن ، نه برای اثبات وثاقت ، این را ما حالا در موردش صحبت میکنیم که آیا قاعدهء مشاهیر را ما ازش حسن بودن میتوانیم در بیاریم یا از آن موثّق بودن را ؟ **مع انجبار ضعفه لو کان بعمل الاصحاب واستنادهم الی روایته فی هذه الباب** ، دیگه خیلی از نکاتی که در جلسهء قبل اشاره کردیم در این کلام صاحب مناهل وجود دارد که حالا در موردشون صحبت میکنیم . خوب اوّلین قرینه ای که برای توثیق یزید کناسی هست ، یکی اینکه بگیم یزید کناسی همان یزید ابو خالد قماط است ،این را مرحوم آقای خویی در معجم رجال آوردن در موسوعه امام خویی جلد 32 صفحه 311 عبارتی را آوردن ، میگه **ثمّ إنّه لامجال فی المناقشه فی سند هذه الروایه بانّ یزید الکناسی لم یرد فیه توثیقٌ وذلک لما ذکرناه فی کتابنا معجم الرجل الحدیث من انّه هو یزید ابو خالد القماط الّذی وثقه النجاشی فراجع** ، نمیدانم ، معجم رجال این را ندارد، معجم رجال مطرح کرده و ردّ کرده است ،حالا چاپهای اوّلش اینجور بوده بعداً عدول کرده ، چاپهای بعدیشون به این شکل در آمده آنها را نمیدانم، در موسوعه امام خویی جلد 33 صفحه 225 این مطلب را آورده که همان عبارت معجم رجال را آورده است یک مقداری شاید عبارتش گویا تر از معجم رجال باشد من این عبارت را میخوانم انشاء الله فردا در موردش صحبت میکنیم ، **لم یثبت توثیقه ،** یعنی توثیق یزید کناسی **ایضاً وذلک لأنّ النجاشی قدس سره ، ذکر یزید أبا خالد القمّاط ووصفه بانّه کوفیٌّ و وثّقه و شیخ ذکر یزید الکناسی فی کتابه الرجال و افاد أنّه ینتسب الی کناسه محلّةٌ فی الکوفه من دون أن یذکر له توثیقاً لکنه قدس سرّه لم یتعرّض لذکر یزید ابی خالد القماط لا فی الفهرس ولا فی الرجال و هو مما یوجب الاطمئنان بأنّ یزید الکناسی هو یزید ابو خالد القماط و حینئذٍ فینفع توثیق النجاشی لیزید ابی خالد القماط فی اثبات وثاقت یزید الکناسی** ،میگه لم یثبت توثیقه به این تقریب ،کلّ اینها یک تقریبی هست که ایشان مخواهد ذکر کند به این تقریب چون در کتب رجال در بعضی کتب رجال یزید کناسی ذکر شده در بعضی از کتب یزید ابو خالد القماط ذکر شده است اینها نشانگر این است که اینها یکی بودن و الّا هم باید بگیم نجاشی اشتباه کرده است هم شیخ اشتباه کرده و امثال اینها، البته ایشون در واقع تکیه اش روی نقل شیخ است نه در نقل نجاشی، چون ممکن بگیم که یزید ابو خالد القماط ، چون موضوع رجال نجاشی أخصّ است ،صاحب کتابهاست ، ممکن یزید کناسی را چرا نجاشی ذکر نکرده ؟ چون کتاب نداشته، ولی بحث این است که یزید ابو خالد القماط را شیخ طوسی در رجالش نیاورده است، ، اینکه یزید ابو خالد قماط را در رجال نیاورده است این پیداست که همان یزید کناسی بوده که نیاورده است و الّا اگر قرار بود کسی دیگه ای باشد باید در رجالش می آورد، و الا باید بگیم شیخ طوسی اشتباه کرده است ، این معناش این است که شیخ طوسی یزید ابو خالد قماط را همان یزید کناسی می دانسته است ، ولی ایشون ادامه ای دارد میگه غیر أن ذلک معارضٌ بأنّ البرقی الذی هو اقدم من الشیخ و أعرف منه برجال لقرب اهله الی الروات ذکر العنوانین معاً ، پس تا اینجا ایشون میگه که شیخ طوسی اینها را یکی میدانسته است ولی برقی اینها را متعدد میدانسته است و قول برقی مقدّم است ، یا اینها معارضه میکنند، کأنّ اینها تساقط میکنند ، یا اگر تساقط نکردن اقلّاً به هر حال برقی اقدم از شیخ است و اعرف است ، اگر قرار باشد یکیشون را ترجیح بدهیم باید قول برقی را ترجیح بدهیم **فقد ترجم یزید الکناسی و یزید ابا خالد القماط کلّاً علی حدةٍ و هو انما یکشف عن عدم اتحاد الرجلین و علی هذا الاساس فلا تنفع وثاقت یزید ابی خالد القماط فی اثبات وثاقت یزید الکناسی** ، حالا من اینجا یکسری آدرسهایی را بدهم خدمت دوستان ، اینها را ملاحظه کنند ما اینها را فردا در موردش صحبت میکنیم ، حاج آقا در مورد یزید کناسی یکی در کتاب نکاح جلد 12 درس 444 صحبت کردن یکی درس 445 در موردش صحبت کردن یکی در جلد 11 صفحه 3975 در موردش صحبت کردن ،جلد 11 صفحه 40008، 40114 ، اشاره به بحث یزید کناسی کردن و در همه آنها هم اشاره کردن که یزید کناسی را توثیق میکنیم ، والبته مناقشه کردن فرمایشات آقای خویی را ولی از راههای دیگه ای ایشون توثیق کردن (آقای خویی توثیق نکردن ، وحدت را نپذیرفتند، ، حاج آقا هم نپذیرفتند ولی استدلالها را ناتمام دانستند، ولی اصل مطلب را از راه وحدت یزید کناسی و یزید ابو خالد قماط از این راه پیش نرفتند، از راههای دیگه ای توثیق را دنبال کردن که آنها را بعدا در موردشون صحبت میکنیم ،)من ابتدا این بحثها را عرض کنم ، عبارتهای کتابهای رجالی را اینجا میارم بعد در موردشون صحبت میکنیم ، در مورد یزید کناسی شیخ در اصحاب الباقر آن را ذکر کرده است به این عنوان ، رجال شیخ صفحه 149 رقم 1655 که هقتم باب است ، **یزید یکنّی اباخالد الکناسی** ، در اصحاب الصادق هم صفحه 323 رقم 4833 که رقم 57د نوشته **یزید یکنّی ابا خالد الکناسی** در مورد این مورد دوم یک توضیحی عرض بکنم ، مرحوم شیخ طوسی در مقدمهء رجال شیخشون اشاره کردن که من کسی را ندیدم که در اصحاب ائمه خیلی مستقصاء روات را بیاورد **الّا ماذکره ابن عقده فی رجال ابی عبدالله علیه السلام** که آن فانّه بلغ الغایه فی ذلک ولی فقط رجال اصحاب الصادق را ذکر کرده است ، صاحب ائمه را ذکر نکرده است **فأنا اورد ما اورده ثم اذکر ما لم یذکره** که ظاهراً مراد از این عبارت این است که در باب اصخاب الصادق من ابتدا مواردی که از ابن عقده هست را ذکر میکنم بعد مواردی که از غیر ابن عقده است آنها را می آورم ، حالا چه جوری میشود تشخیص داد که کجاها از ابن عقده هست کجا ها از ابن عقده نیست؟ من یک مقاله مفصلی در این مورد نوشتم، چاپ شده ، آنجا به تناسب این مطلب را ذکر کردم که کسی در باب اصحاب الصادق اگر نگاه کند میبیند مثلا باب الف یک ترتیب خاصی دارد به ترتیب الفبایی کامل نیست، ،اول آدم آورده افرادی که اسمشون آدم است ، مثلا اول اسم انبیاء را آورده است ولی آدمها همه پشت سر هم هست ، ابراهیم ها پشت سر هم هست ، یعنی در یک مجموعه ، اسماعیل همینجور ، ترتیب الفبایی ندارد ولی افراد هم نام کنار هم قرار گرفته اند ،ابراهیمها اسماعیلها، به ترتیب مشهور ، الاشهرفالاشهر را آروده است، همینجور هی نامها گمنام تر میشود ،تا یک جا رسیده ، آحاد را آورده است یعنی نامهایی که یک نفر بیشتر نیستند، همینجور که این احاد را که ذکر میکند مثلاً در باب الف از اصحاب الصادق علیه السلام یکجا دیگه نگاه میکند میبیند آحاد تمام شد ،دوباره برگشت به اصحاب الصادق را ذکر کردن ولی از این به بعد دیگه ترتیب ندارد یک ترتیب کاملا به هم ریخته ، در همه باب های اصحاب الصادق از اول تا یک جا یک ترتیب ویژه ای دارد از آنجا به بعد آن ترتیبش به هم خورده است، ما میگفتیم اینکه میگه أنا اورد ، اول من موارد ابن عقده را می آورم ،از آن اول تا آنجاها موارد ابن عقده است از آن به بعد چیزهایی است که از جاههای دیگه است ، که از آن به بعدش غالباً از رجال برقی است ، که موضوع رجال ما ارتباط رجال شیخ و رجال برقی بوده ، اینکه از آن به بعدش اکثرا منبع اصلیش در قسمت دومش رجال برقی است ، یکی از منابع اصلی رجال شیخ رجال برقی هست و آن مواردش را مفصل در آن مقاله توضیح دادم ، این یزید ابو خالد کناسی در آن قطعه ای واقع هست که ما استظهار کردیم از رجال ابن عقده گرفته شده است ، و اینی که میخواهم بگم در بحثهای آینده مهم است ، این که منبع این حدیث چی هست مهم است ، خوب این یک مطلب، یک ابوخالد کناسی را هم به عنوان ابو خالد کناسی در رجال برقی صفحه 32 جزء اصحاب الصادق ذکر کرده است، رجال برقی اصحاب هر امام را طبقه بندی کرده است اول اصحابی که مثلا از امام قبلی نقل میکنند آنها را آورده است ، مثلاً اصحاب الباقر را که شما مراجعه میکنید ، میبیند اول اصحاب حضرت سجادی که از اصحاب امام باقر است ذکر میکند بعد در باب اصحاب هر امامی طبقه بندی کرده نسبت به اینکه آیا از امامهای قبلی هم روایت کردن یا روایت نکردن ، در اصحاب الصادق دو طبقه دارد ، یک قسم کسانی که از اصحاب امام باقر هم بودن یک قسم کسانی که از اصحاب امام باقر نبودند، ، این ابو خالد کناسی را در قسم اصحاب ابی عبدالله از باب اصحاب ابی عبدالله قرار داده است ،که ظاهرش این است که مثلاً ابو خالد کناسی از اما باقر علیه السلام روایت نمیکند، در حالی که ابو خالد کناسی اگر که علی القاعده باید مرادش یزید کناسی باشد روایتش از امام صادق کم است ، عمدهء روایتهاش از امام باقر علیه السلام است ، من حدس میزنم ایشون نشناخته ابو خالد کناسی را ، یک روایتی بوده به نام ابو خالد کناسی ایشون دیده در اصحاب الصادق علیه السلام متوجه نشده که این همان یزید کناسی هست و امثال اینها ،این است که به خاطر همین در این قسم آورده است و الّا بعید میدانم که در این قسم می آورد .